

مابعدالطبیعه در فلسفه نقادی کانت: طرد و تمنا

* حسین کلباسی اشتري

دانشگاه علامه طباطبائی

چکیده

با فرض این مسأله که دغدغه اصلی - یا یکی از دغدغه‌های - کانت در طرح و عرضه «فلسفه نقادی» ناظر به مسأله «مابعدالطبیعه» بوده و از این رو بخش عمده کتاب «نقد عقل محض» و «تمهیدات» به بررسی مبادی، ساختار، روش، موضوعات و ساختار مابعدالطبیعه اختصاص یافته است؛ می‌توان پرسید که آیا طرح نظری فیلسوف کونیگزبرگ برای تأسیس آنچه وی «مابعدالطبیعه مابعدالطبیعه» نامیده بود، محقق گردید، یا خیر و آیا اخلاف معنوی او ایده‌آلیسم آلمانی و به طور کلی جریان فلسفه اروپایی در دوپست سال اخیر به چنین طرحی اقبال نشان دادند، یا خیر؟ از همه این‌ها گذشته، آیا فلسفه کانت می‌توانست خود را از روح و جوهره متافیزیک غربی و نگاه سوپرناتیو آن خلاصی بخشد؟ ظاهراً تمایز میان «عقل» و «فاهمه» و به دنبال آن «نفس الامر» و «پدیدار» می‌توانست مودی به تأسیس مابعدالطبیعه‌ای موافق رأی کانت باشد، اما نتیجه این امر و نیز پاسخ به سؤالات مذکور را می‌توان با ملاحظه و تأمل در کمتر از یک قرن تحولات فلسفی پس از او ملاحظه کرد.

کلیدواژه‌ها: دیالکتیک استعلایی، تعارض عقل محض، حوزه نفس الامر، اصول فاهمه.

Metaphysics in Kant's Critical Philosophy: Negation and Affirmation

Hossien Kalbasi Ashtari, Ph.D.

Associate Professor, Department of Philosophy
College of Letters and Human Sciences, Allameh Tabatabaai University

Abstract

Given the hypothesis that the Kant's principal preoccupation, or one of his preoccupations, in offering and expressing "critical philosophy" was focused on the problem of "metaphysics" and that the major part of the "Critique of Pure Reason" and "Prolegomena" envisage the principles, structure, method and problems of metaphysics, one can ask whether the Philosopher of Kongsberg's speculative plan to establish what he calls "the metaphysics of metaphysics" has been achieved or not. And whether his spiritual successors (German Idealists), and the last two centuries of European philosophy in total have welcomed this plan or not. After all, can Kant's philosophy liberate itself from the spirit and essence of European metaphysics and its subjective standpoint? Apparently the distinction between "reason" and "understanding" and, subsequently, between "phenomenon" and "noumenon" could lead to the inauguration of a metaphysics in accordance with Kant's ideas. However by considering and pondering upon the philosophical changes that took place less than a century after him, the result of that and the replies to these questions can be seen.

Keywords: Transcendental dialectics, antinomy of lure reason, noumenon principles of understanding.

* دکترای فلسفه از دانشگاه تهران، دانشیار گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

برای هرکس که به تاریخ فلسفه - و عموماً تاریخ تفکر - اشتغال دارد، توجه به سرگذشت و تقدیر مابعدالطبیعه (متافیزیک) به ویژه در سنت تفکر غربی اجتناب‌ناپذیر است. انتشار و ترجمه بخشی از آثار ارسطو با عنوان «متافیزیک» (به یونانی: متاتافوسیکا و به عربی: مابعدالطبیعه) قطعاً هم در لفظ و هم در معنا تأثیر فوق‌العاده‌ای بر تفکر فلسفی مغرب و مشرق زمین گذارده است.

در خصوص پیدایش لفظ «متافیزیک»، مفاد و مضمون آن، تعریف و تعیین موضوع و مسایل و همچنین نسبت آن با سایر علوم، بحث‌های دامنه‌داری میان اهل فلسفه و متألهان قدیم و جدید مطرح بوده است و امروزه نیز گهگاه در میدان گفت‌وگوهای فلسفی قرار می‌گیرد. اکنون مجال پرداختن به این مقوله خاص را نداریم؛ ولی به یقین می‌توان گفت شکل‌گیری دانشی با عنوان «مابعدالطبیعه» به ادوار پس از ارسطو باز می‌گردد. این به آن معنا نیست که ملاحظات و تأملات مابعدالطبیعی قبل از انتشار اثر ارسطو و حتی قبل از ارسطو وجود نداشته است، بلکه برعکس زمینه و عناصر این صورت از اندیشه‌های فلسفی، مقدم بر خود ارسطو در سنت یونانی رواج داشته است. حتی برخی از محققان برآنند که سنجی خاص از تفکر فلسفی، یعنی تفکر مابعدالطبیعی تنها در میان یونانیان ظهور نکرده، بلکه این معنا در تمدن‌های دیگری نظیر ایرانیان و چینی‌ها و مصریان نیز به چشم می‌خورد. البته در این‌که یونانیان به آن نظم و نسق بخشیده، فروع و شاخه‌هایی برای آن تعریف کردند و مهم‌تر از همه در مقام بنیاد فکر و فرهنگ آن‌ها جای گرفت، تردیدی نمی‌توان کرد، به‌گونه‌ای که ادوار بعدی تاریخ غرب با همه تحولات و فراز و نشیب‌هایی که پشت‌سر گذارده، میراث فلسفی یونان را همواره در ضمیر و زمینه اصلی آگاهی خود قرار داده است. این سنخ از تفکر - یعنی دیدگاه مبتنی بر متافیزیک - نه فقط عوالم نظری، بلکه عوالم عینی، اخلاق و سیاست و اجتماعیات و اقتصاد بشر غربی را راه برده است.

ارسطو در تعریف مابعدالطبیعه گفته است که آن «علم به وجود بماهو وجود» است و در فقراتی دیگر از کتاب متافیزیک، این علم را شریف‌ترین علوم در میان دانش‌ها و بنابراین «علم الهی» دانسته است. به نظر می‌رسد از دیدگاه ارسطو موضوع این علم همانا «مطلق وجود» است و اگر احياناً برخی از مفسران موضوع آن را «وجود مطلق» یا مراتبی از عالم مجردات دانسته‌اند، ناشی از عدم توجه کافی به کلیت اندیشه ارسطو و مسایل و غایات فلسفه او بوده است. نیز می‌دانیم که ارسطو برای وجود معانی متعددی را قایل شده و یکی از معانی

آن را «جوهر» دانسته است و با این وصف می‌توان به مفاد تعریف او که مابعدالطبیعه را علم به وجود و عوارض ذاتی آن معرفی کرده، پی برد. اما در عین حال جمع میان تعاریف گوناگون او از مابعدالطبیعه که در فقرات گوناگون متافیزیک عرضه شده، چندان آسان نیست و نمی‌توان دقیقاً دریافت که متعلق این صورت از دانش، «وجود» است یا «موجود». رجوع به واژه یونانی مورد نظر ارسطو و تأمل در ریشه لفظ نیز چندان کمکی به حل این مشکل نمی‌کند و تنها حاکی از توجهات انضمامی ارسطو به مسأله وجود است و شاید ملاحظه سیر تحول متافیزیک در تفکر فلسفی غرب تصویر روشن‌تری از موضوع فراهم سازد. تاریخ متافیزیک در غرب، تاریخ بشری است که از ساحتی به ساحتی دیگر منصرف شده است و حتی در آن‌جا که این صورت از تفکر به نقد کشیده شده، نهایتاً به تقویم و تقویت آن انجامیده است؛ و شاید سبب اصلی این امر، آن است که نگاه از درون - و نه از بیرون - به مابعدالطبیعه، در حکم سنت استوار تفکر غربی درآمده است؛ و اگر تفکر امروز حقی از جانب کسانی مانند نیچه بر گردن دارد، بی‌تردید مدیون نگاهی است که آن متفکر، فارغ از سنت‌های معمول تفکر غربی، به عرصه متافیزیک داشته است. اکنون به اقتضای عنوان و مقصد این مقاله می‌پرسیم که آیا نظرگاه کانت نسبت به مابعدالطبیعه می‌تواند مشمول این قاعده باشد یا خیر؟

این نوشتار در اصل بر مبنای دو فرض استوار شده و جهت‌گیری آن به قصد تحلیل و آزمودن - و نه ضرورتاً اثبات - فرض اول آن در حوزه تفکر مابعدالطبیعی مغرب زمین و به استناد رویکرد ایمانوئل کانت در این زمینه تقریر و تبیین گردیده است. این دو فرض عبارت‌اند از:

1 - نقادی کانت نسبت به مابعدالطبیعه، مبادی و غایات آن، مبتنی بر نگاهی است از درون و در ساحت خود مابعدالطبیعه، نه نگاهی از بیرون؛ و لذا ناخواسته مؤدی به تأسیس مابعدالطبیعه‌ای دیگر در عرض سایر نظام‌های مابعدالطبیعی در سنت تفکر غربی گردیده و از این‌رو عملاً مقامی اثباتی را در تاریخ متافیزیک برای خود باز کرده است؛ و حتی بالاتر از این به تکوین صورتی خاص از تفکر مابعدالطبیعی مدد رسانده و قوام‌بخش آن گردیده است.

2 - اگر تقدیر تفکر و دیدگاه مابعدالطبیعه بالمآل به نوعی بحران در تفکر پیوند خورده است، این تقدیر قابل تسری و تعمیم به تمامی نظام‌های مابعدالطبیعی - به معنای عام کلمه - نیست. هنوز هم هستند برخی از رویکردهای فلسفی - عرفانی که با گذشت زمان همچنان

قابلیت پاسخ‌گویی به برخی از پرسش‌های اصلی و اصیل بشر در عصر حاضر را دارند و بنابراین در این‌که تقدیر تمامی نظام‌های مابعدالطبیعی مصطلح یکسان و همگون است، می‌توان تردید کرد.

به منظور تحلیل و بررسی فرض نخست، لازم است مقدمتاً به اصلی‌ترین عناصر نقادی کانت در نسبت با مسأله مابعدالطبیعه نظر کنیم و از رهگذر آن تأسیس و تحکیم نوعی از متافیزیک را که مسبوق به تأملات معرفت‌شناسانه در فلسفه نقادی کانت است استنتاج نماییم. کانت در دو اثر اصلی خود در حوزه عقل نظری یعنی نقد عقل محض (1781م) و تمهیدات (1783م)، اهتمام اصلی خود را متوجه بررسی امکان صدور «احکام تألیفی ماتقدم» و به عبارتی دقیق‌تر امکان معرفت پیشینی در عرصه مابعدالطبیعه - در قیاس با دو عرصه ریاضیات و طبیعیات - نموده است. مبدأ بحث کانت در اصل در تمایز میان دو صورت اصلی احکام یعنی احکام «تحلیلی» و «ترکیبی» قرار دارد که دیباچه نقد عقل محض و بندهای نخستین تمهیدات به تبیین این مطلب اختصاص یافته است. این تقسیم‌بندی که مصداقی از اصول موضوعه تفکر کانت است، راه را برای بررسی امکان «ریاضیات محض» و «طبیعیات محض» می‌گشاید، یعنی تحقیق در این‌که احکام این دو حوزه از معرفت بشری از سنخ «احکام تألیفی ماتقدم» است یا خیر، و پس از آن‌که ایجاباً اعتبار و عینیت احکام چنین علومی اثبات می‌شود، امکان «مابعدالطبیعه» محض به بررسی گذارده می‌شود. بخش پیچیده و دشوار «دیالکتیک»¹ استعلایی در نقد عقل محض (کانت 1993: از شماره 293 الف تا 705 الف) و نیز حدود بیست بند از تمهیدات (از بند چهارم تا شصتم کتاب همراه با ضمایم) به چند و چون و تشکیک در مبادی، روش‌ها و غایات «مابعدالطبیعه جزمی» و تدارک مابعدالطبیعه علمی - یا مابعدالطبیعه مابعدالطبیعه - اختصاص یافته است، با این تفاوت که روش کار در اثر نخست کانت، «تألیفی» (یا پیشرفتی)² و در اثر دوم «تحلیلی» (یا بازگشتی)³ توصیف شده

1 - از زمره واژه‌هایی که در طول تاریخ فلسفه تحول مفهومی گوناگون و حتی متضاد پیدا کرده است، همین واژه «دیالکتیک» است. از زمان افلاطون به این طرف، دلالت این واژه بسته به نوع نظرگاه‌های فیلسوفان و نظام‌های فلسفی، تغییر یافته است و به همین دلیل انتخاب معادل «جدل» برای دیالکتیک مورد نظر کانت چندان مناسب به نظر نمی‌رسد. «جدل» به ویژه در سنت ارسطویی آن معنای سلبی داشته و در مقابل «برهان» است و از جمله صناعات خمس به‌شمار می‌رود. «دیالکتیک» کانت هرچند معنای سلبی از آن افاده می‌شود، ولی دلالت بر وضعیتی می‌کند که عقل در اثر فراروی از پدیدارها، به نوعی حالت تحیر و سرگردانی و مسامحتاً حالت جدلی‌الطرفین دچار شده که راه خروج از آن نیز جز به مدد معطوف به اراده» یا اخلاق میسر نیست.

2 - Progressive.

3 - regressive.

است.⁴ بدون ورود در جزئیات و جوانب روش‌شناسی کانت که به تفصیل در دو بخش «حسیات و تحلیل استعلایی» کتاب نقد عقل محض آمده - و بیان حتی امهات این دو بخش در نوشتار حاضر ممکن نیست - و بدون نظر به جزئیات بخش «دیالکتیک استعلایی»، در این‌جا تنها به ذکر اصول و مبانی نظرگاه کانت در این زمینه اکتفا کرده، جریان بحث در خصوص دیدگاه کانت نسبت به مابعدالطبیعه را پی می‌گیریم.

اگر مطالعه آثار هیوم و پرسش‌های او درباره امکان معرفت یقینی و ضروری برای کانت الهام‌بخش بوده است، از سوی دیگر شرایط و مقتضیات عصر روشنگری،⁵ آن هم در سنت تفکر آلمانی و قداست و حرمت علوم طبیعی - و به ویژه نزد کانت، صورت کامل آن یعنی فیزیک نیوتن - در رویکرد وی نسبت به چگونگی حصول معرفت و نحوه اعتبار و ایقان علمی و باور به تزلزل دعاوی عصری و تاریخی متافیزیک و تشکیک در مبانی آن مؤثر بوده است. در این زمینه جزمیت و شکاکیت دو چیزی است که کانت به گفته خود از آن تبری می‌جوید:

«در عین ملالت از مذهب جزم که به ما هیچ نویدی نمی‌دهد... چه می‌توانیم کرد جز این‌که این پرسش نقادانه را که با پاسخ آن می‌توانیم به راه و رسم آینده خود انتظام بخشیم، مطرح سازیم که آیا مابعدالطبیعه اصولاً ممکن است؟»⁶

از نظر وی مابعدالطبیعه حاصل فراوری عقل از حدود پدیدارها یعنی از حدود متعلقات تجربه ممکن است و همان‌طور که حس و فاهمه به عنوان دو منبع شناسایی ممکن و معتبر، مقید به صورت‌های پیشینی و مقدم بر تجربه‌اند، عقل نیز به عنوان سرچشمه معرفت مابعدالطبیعی، مقید به تصورات پیشینی یا به اصطلاح کانت «تصورات استعلایی»⁷ خاص خود، یعنی «نفس» و «جهان» و «خداوند» است.⁸ با ابتنا به همین تصورات استعلایی - که نباید آن‌ها را به سیاق دکارت «فطری» قلمداد کرد - و با تمسک به اشکال سه‌گانه اصلی قیاس،⁹ یعنی اشکال «حملی و شرطی و انفصالی»، عقل احکامی را صورت می‌بخشد که وجه مشترک آن‌ها، ویژگی «دیالکتیکی» و به تعبیری روان‌تر حالت تعلیقی و عدم تیقن آن‌هاست.

4 - کانت 1367: بند پنجم.

5 - Aufklärung.

6 - همان: 108 - 109.

7 - Transcendental Ideas.

8 - همان 1993: 391 ب/ 334 الف و 1367: بند 43.

9 - Syllogism.

این حالت تعلیقی، یعنی قرار گرفتن در شرایط تعارض یا مغالطه نظری یا به عبارتی دیگر وضعیتی که امکان نفی و اثبات و سلب و ایجاب احکام حاصل از فعالیت عقل یکسان است. شوق و کشش طبیعی عقل برای جست‌وجوی امری مطلق، نامشروط و برخوردار از تمامیت و کمال نه تنها مذموم، بلکه حتی برای وحدت بخشیدن به کثرات تجربه، لازم و ضروری است.¹⁰ تجربه به خودی خود چیزی جز مجموعه‌ای از امور متکثر و نامتجانس را عرضه نمی‌کند و حداکثر آن است که «شهود تجربی» (empirical intuition) - یعنی اعمال صورت‌های ماتقدم زمان و مکان - صرفاً بهره‌ای از وحدت و تجانس را به «ماده داده شده» از سوی قوه حساسیت اعطا می‌کند؛ ولی امکان تجارب بعدی و عدم اقتناع و کفایت به تجارب فعلی، در پرتو همین کشش عقل به سوی «امر نامشروط» امکان‌پذیر است.¹¹

نقش وحدت‌بخشی عقل نسبت به عملکرد فاهمه و متعلقات تجربه موضوعی است که کانت بر آن تأکید خاصی دارد و گویی حضور یا غیبت این «عامل وحدت‌بخش» را در امکان تکوین هرگونه معرفت محض - و به ویژه اصول موضوعه علوم - کاملاً مؤثر می‌داند. وی در جایی دیگر فاهمه را به عنوان قوه «قواعد» (rules) و عقل را به عنوان قوه «اصول» (principles) تعریف می‌کند. به عقیده وی، فاهمه به وسیله قواعدی که دارد، وحدت پدیدارها را ایجاد می‌کند و عقل، قواعد متکثر فاهمه را به وسیله اصول خود وحدت می‌بخشد (کانت 1993: الف/299/ب/356).

تا این‌جا ظاهراً دخالت عقل موجه و ممدوح است؛ اما از نظر کانت مشکل از زمانی آغاز می‌شود که عقل با «استفاده متعالی»¹² از مقولات فاهمه، سعی در عینیت بخشیدن به تصورات خود و یافتن شأن نفس‌الامری و استقلال برای آن‌ها می‌کند.¹³ توضیح این‌که کانت دو نوع عملکرد قوه عقل را از یکدیگر متمایز ساخته است: «عملکرد منطقی (صوری)» و «عملکرد محض استعلایی (واقعی)».

به عقیده او، «عقل در کاربرد منطقی» خود به دنبال عالی‌ترین وحدت ممکن است. در این کاربرد، عقل با شهود حسی سر و کار ندارد، بلکه تنها با مفاهیم فاهمه و احکام حاصل از آن‌ها مرتبط است. و اما «عقل در کاربرد محض استعلایی» خود به دنبال آن

10 - کانت 1993: 643 الف/ 671 ب.

11 - همان 1367: بند 56.

12 - transcendent.

13 - همان 1993: بند 33.

است که تا حدّ نهایی و نامشروط زنجیره شرطها را واقعاً دریابد و حاصل این کار عقل جز در افتادن در مجموعه‌ای از تعارضات و مغالطات، چیز دیگری نیست (همان: 299 الف/ 6 - 355 ب).

کانت توضیح می‌دهد از آن‌جا که عقل در «کاربرد منطقی - صوری» خود مستقیماً با فاهمه و فعالیت‌های آن در ارتباط است، لذا ضمن وحدت بخشیدن به عملکرد فاهمه - و به نحو غیرمستقیم متعلقات تجربه - عینیت احکام خود را نیز به دست می‌آورد؛ ولی در «کاربرد محض»، عقل به دنبال یافتن «امر نامشروط» در میان سلسله شرطهای ممکن است و به مدد ایده‌های خود، منشأ احکامی می‌گردد که عینیت آن‌ها منتفی و حداقل غیرقابل اثبات است. علت اصلی بروز وضع و حالت دیالکتیکی در عرصه مابعدالطبیعه، همین استفاده نابجای عقل از مقولات فاهمه‌ای است که کاربرد آن‌ها صرفاً در محدوده امور زمانمند و مکانمند و مشروط و مقید به حدود پدیداری مجاز است. «علیت» و «جوهر» و «تبادل» که از زمره مقولات و صورت‌های ماتقدم فاهمه است، صرفاً بر ماده حاصل از شهود حسی قابل اطلاق است و تجاوز از این شرط و همبستگی منطقی، نتیجه‌ای جز جدل و توهم ندارد.¹⁴ به نظر کانت در اثر همین خطای عقل است که متناسب با سه تصور استعلایی «نفس» و «جهان» و «خداوند» احکامی در عرصه ذهن نقش می‌بندد که به ترتیب می‌توان آن‌ها را مجموعه‌ای از «مغالطات عقل محض»،¹⁵ «تعارض عقل محض»¹⁶ و «ایده‌آل عقل محض»¹⁷ نامید.¹⁸ مغالطه عقل محض عبارت است از تلاش عقل برای وصول به واقعیتی که موضوع تمامی محمولات فکر واقع شود و به عبارت خود کانت، اثبات «من متعالی».¹⁹ تعارض عقل محض عبارت است از تلاش عقل برای تصور امری نامشروط که خود شرط امر دیگری واقع شود و در این مسیر عقل مواجه با چهار دسته قضایای جدلی الطرفین می‌شود که اعتبار آن‌ها نزد عقل بالسویه است و در نتیجه به نوعی حالت تعارض²⁰ گرفتار می‌شود.²¹ و بالاخره ایده‌آل

14 - کانت 1993: 650 الف/ 678 ب.

15 - Paralogisms of Pure Reason.

16 - Antinomy of Pure Reason.

17 - Idea of Pure Reason.

18 - همان: 340 الف/ 398 ب.

19 - همان: 399 ب.

20 - antinomy.

21 - همان: 406 الف/ 433 ب به بعد.

عقل محض عرصه‌ای است که عقل می‌کوشد برای عالی‌ترین مرتبه کمال و مبدأ اعلای تمامی موجودات - یعنی خداوند - واقعیتی عینی دست و پا کند که صورت منطقی و استدلالی آن، براهینی است که در تاریخ مابعدالطبیعه به منظور اثبات وجود خداوند اقامه شده و کانت آن‌ها را در سه دسته دلایل «وجودی»، «جهان‌شناختی» و «کلامی» - که دو نوع اخیر به نوع اول قابل تحویل‌اند - جای داده و به نقد آن‌ها می‌پردازد.²²

فصل مربوط به «تعارض عقل محض» هم در کتاب تمهیدات و هم در کتاب نقد عقل محض، نسبت به دو فصل دیگر حجم بیشتری دارد و از نظر کانت تعارض عقل محض گذشته از بسط ذاتی موضوع آن، به‌گونه‌ای است که:

«اینک ما شاهد حیرت‌انگیزترین پدیده عقل آدمی هستیم که نظیر آن در هیچ مورد استعمال دیگری از عقل مشهود نیست... [و] اگر در واقع نقادی ناگزیر خود را نادیده انگاریم، تضاد دور از انتظاری پیدا می‌شود که رفع آن هرگز به طریقه جزمی معمول، ممکن نیست؛ چرا که می‌توان هم وضع و هم وضع مقابل را با دلایلی بالسویه بدیهی و واضح و خدشه‌ناپذیر - که من خود صحت همه آن‌ها را تضمین می‌کنم - اثبات کرد و بدین‌سان عقل می‌بیند که در خودش، برضد خودش دو دستگی به‌وجود آمده است و این وصفی است که شکاکان را به وجد می‌آورد، اما فیلسوفان نقاد را می‌باید به نگرانی و تأمل وادارد.»²³

صرف‌نظر از چند و چونی که درباره استدلال کانت در ذیل سه فصل مذکور از سوی منتقدان معاصر خود کانت و پس از او صورت گرفته است، تنها به این نکته اشاره می‌کنیم که تلاش کانت در بخش «دیالکتیک استعلایی»، حصول چنین نتیجه‌ای است که امکان مابعدالطبیعه محض یا امکان مابعدالطبیعه‌ای که مشتمل بر قضایای تألیفی ماتقدم (با لحاظ اعتبار عینی آن‌ها) باشد، منتفی است. عنوان تفصیلی کتاب تمهیدات، یعنی مقدمه بر هر مابعدالطبیعه آینده که به عنوان یک علم عرضه شود مشتمل بر دیدگاهی است که برآن است مابعدالطبیعه را تا حد یک استعداد و «تمایل طبیعی»²⁴ کاهش دهد؛²⁵ و در این میان حداکثر کارکرد تصورات عقل محض (تصورات استعلایی) آن است که «مبدأ وحدت سیستماتیک

22 - همان: 568 الف / 596 ب به بعد.

23 - همان: 1367 بند 52.

24 - natural disposition.

25 - همان: بند 57.

اعمال فاهمه باشد... و فایده آن وحدت این است که تجربه را، تا حد امکان، در درون خود آن به تمامیت نزدیک کند.²⁶

بنابراین کاربرد تصورات استعلایی بنابر اصطلاح خود کانت، کاربرد «تنظیمی (نظام‌بخش)»²⁷ آن‌ها در عرصه شناسایی است، نه کاربرد «تقویمی (قوام‌بخش)»²⁸ آن‌ها.²⁹ توضیح این‌که از دیدگاه کانت، هر چند فاهمه در اطلاق مقولات خود، کثرت موجود در شهود فراهم شده از قوه حساسیت را کاهش می‌دهد، اما فاهمه برای وصول به مرتبه‌ای که احکام تألیفی را فراهم سازد، وحدت عالی‌تری را نیاز دارد. در این‌جا عقل می‌تواند فاهمه را برای ابتنای به نوعی وحدت اصولی و مبنایی - که مورد نیاز فاهمه است - یاری رساند. به عبارت دیگر، عقل از ایده‌های خود به‌مثابه روشی برای اعطای وحدت و نظم بخشیدن به معرفت و شناخت حاصل از فاهمه استفاده می‌کند. احکام فاهمه - به اقتضای محتوای تجربی خود - مشروط و مقید است و عقل به اقتضای طبیعت خود، امری مطلق و نامشروط را فرض می‌گیرد، امری که مبنای وحدت تمامی احکام فاهمه را فراهم می‌آورد. مقصود آن است که عقل می‌تواند تجربه را تا حد امکان در درون خود آن به تمامیت نزدیک کند، یعنی پیشرفت تجربه را با هیچ چیزی که نتواند تجربی باشد، محدود نسازد. به این معنا عقل در «کاربرد نظام‌بخش» خود ظاهر می‌شود؛ اما همین قوه در صورت «استفاده قوام‌بخش» از ایده‌ها، گرفتار تعارضات و مغالطات می‌گردد، یعنی هنگامی که به عالی‌ترین وحدت ممکن به‌مثابه امری عینی و خارجی می‌اندیشد. در واقع وضع دیالکتیکی عقل محض در ظهور کاربرد «قوام‌بخش» این تصورات معنا پیدا می‌کند.

کانت در جایی دیگر، خاصیت تصورات استعلایی را «تعیین مرزهای عقل محض» و «تفکیک دو عالم پدیدار و نفس‌الامر»³⁰ دانسته است.³¹ اگرچه عالم ذوات معقول و امور نفس‌الامری، فضای تاریکی است که علم ما به آن راه ندارد، اما در عین حال تجارب ممکن ما در ذیل فرض همین عالم قابل توجیه است. در نظر کانت، فرض عالم نومن، اجتناب‌ناپذیر است، زیرا صرف تصدیق امر «پدیداری»، متضمن قبول جنبه نفس‌الامری آن است، هرچند

26 - همان 1367: بند 56.

27 - regulative.
28 - constitutive.

29 - همان 1993: 671 الف / 699 ب.

30 - noumena.

31 - همان 1367: بند 57.

که به حقیقت آن آگاهی نتوان یافت.³² مهم‌ترین مصداق این ذوات، تصور «خداوند» است که به نظر وی، تصدیق به وجود آن از طریق تمثیل³³ - به معنای خاصی که کانت مراد می‌کند - میسر است.³⁴ پیچیدگی مسأله آن جاست که «نفس الامر» به نحو تام با مسأله علیت پیوند خورده و کانت را وادار می‌سازد مناسبت این دو با یکدیگر را روشن سازد. زمانی که کانت ضرورتاً و به پیروی از «دیوید هیوم» بنیان علیت فلسفی را مورد پرسش قرار داده، نسبت آن را با تجربه مورد تأمل قرار می‌دهد (کانت 1367: 89)، تدریجاً خود را در وضعیتی می‌یابد که ناگزیر است نتایج اصالت هیوم را مورد انکار قرار دهد. وی ماهیت انطباعات حسی را چنان می‌داند که لزوماً مشروط به شروطی و از جمله آن‌ها اتصال پیشینی دو تجربه در قالب یک قاعده یا اصل است. اختلاف میان کانت و هیوم بر سر این نیست که آیا قانون علیت اعتباری کلی دارد یا اعتبارش ظنی است و آیا از این جهت در عرض سایر قوانین طبیعت است، یا فوق آن‌هاست؛ بلکه اختلاف میان این دو متفکر در مسأله قانونمندی طبیعت و حدوث علی پدیده‌ها به‌طور کلی است. کانت نتیجه می‌گیرد که اگر نقش تعیین کننده (و نهایی) با ادراک حسی باشد، همه چیز از تداعی معانی سرچشمه می‌گیرد و شناخت و پیش‌بینی حوادث طبیعی به مجموعه‌ای از امور تصادفی، غیرقابل تبیین و تابع بخت و اقبال فرو می‌کاهد (آپل 1375: 145). کانت در بخش «تحلیل استعلایی» از کتاب نقد عقل محض، صدور احکام شرطی (اتصال) و ارتباط میان «مقدم» و «تالی» را منوط به درک پیشینی مفهوم «علیت» می‌داند و در صورت عدم اطلاق مفهوم علیت بر آن‌ها، تنها تصویری که در اختیار ما قرار می‌گیرد جز تعاقب زمانی امور، چیزی دیگر نخواهد بود. از این رو اعتراف به این که «بدون اصل علیت هیچ حادثه عینی و هیچ توالی زمانی که کلاً و علی‌الاطلاق معتبر باشد، ممکن نیست» (همان: 151)، دور از انتظار نیست. کانت اساس همه تغییرها را همین اصل می‌داند و دخالت قوای فهم و تخیل را برای اطلاق علیت به تجارب ضروری می‌خواند (کانت 1993: 232/ب/189الف).

کانت تمامی این ملاحظات و تأملات را در جهت نقد و جرح متافیزیک سنتی می‌دید و بر آن بود که تحلیل روشمند قوای فاهمه و عقل، بنیان این عرصه از دانش را دگرگون ساخته، راه را برای دانشی به نام «مابعدالطبیعه ما بعدالطبیعه» هموار می‌سازد.

32 - کانت 1993: 545 الف/ 573 ب و 1367: بندهای 32 و 57.

33 - analogy.

34 - کانت 1993: 697 الف/ 725 ب.

ظاهراً در نظر کانت این نقادی وسیع و گسترده کار مابعدالطبیعه جزمی را یکسره ساخته و برای همیشه کاوش نظری در حوزه مسایل مابعدالطبیعی را بیهوده و یا حداقل تناقض آمیز و متعارض نشان داده است؛ اما از زمان انتشار کتاب نقد عقل محض هنوز چندی نگذشته بود که در فاصله سال‌های 1781 تا 1782 در مجلات علمی آن عصر مقالاتی در نقد مطالب آن کتاب منتشر شد و اصلاً کانت انتشار کتاب تمهیدات در سال 1783 را پاسخی به برخی از آن نقدها و به قول خودش سوءفهم‌ها خوانده است.³⁵ مواضع برخی معاصران او نظیر «فیخته» و «شلینگ» و بالاخره «هگل» نیز ناظر به وجود برخی عناصر ناسازگار در فلسفه نقادی و به ویژه مخالفت صریح آن‌ها با دیدگاه کانت در ضمن بحث دیالکتیک استعلایی بود.

گفتیم که کانت با نظر به رونق، پیشرفت و اتقان علمی نظیر طبیعیات و ریاضیات و خصوصاً فیزیک نیوتن، درصدد یافتن علل رکود و توقف و تشکیک در مبانی معرفت مابعدالطبیعی بوده است و اتفاقاً همین ابتدا بر علوم طبیعی بود که مخالفت‌های معاصران و اخلاف او را برمی‌انگیخت. در نظر آنان کانت ویژگی‌های علوم تجربی و از جمله محدودیت آن‌ها را به مابعدالطبیعه تسری و تعمیم داده بود و با این اوصاف و با فرض وجود تعارضات و مغالطات در عرصه عقل و استنتاجات آن، پرسش اساسی چنین خواهد بود:

به راستی تعارضات عقل محض، تعارض ناشی از تناهی و محدودیت «طبیعیات» است یا «مابعدالطبیعه»؟

بنابر نظر کانت، محتوای چهار دسته از تعارضات که به ترتیب عبارت‌اند از: بررسی آغاز زمانی و مکانی عالم، بساطت یا ترکیب عالم، وجود یا عدم علت مختار در عالم و بالاخره وجود یا عدم حضور علت‌العلل در عالم،³⁶ بر محدودیت کدامین عرصه از عرصه‌های معرفت بشری دلالت دارد؟

از نظر منتقدان کانت، ابتدا بر علم طبیعی برای تعیین تکلیف و داوری در خصوص مابعدالطبیعه و قرار دادن طبیعیات به عنوان ملاک و معیار آن دیگری، نه به لحاظ روش صحیح است و نه به لحاظ غایات. بنابراین «تعارض عقل محض» نه ناشی از مابعدالطبیعه فی‌نفسه، بلکه ناشی از بن‌بست و افتقار همیشگی قضایا و احکام علم تجربی است که خواه‌ناخواه آن را نیازمند به نوعی دریافت و پشتوانه نظری مابعدالطبیعی می‌نماید. گویی

35 - همان 1367: مقدمه، بند سوم.

36 - همان 1993: 412 الف / 439 ب.

حجیت و اقتدار علم طبیعی آن قدر در نگاه کانت برجسته شده بود که به تنهایی می توانست این نیاز را معکوس نموده و علم طبیعی، ملاک اعتبار مابعدالطبیعه قرار گیرد. اتفاقاً احتجاج کانت در دو ساحت دیگر دیالکتیک، یعنی «مغالطات» و «ایده آل عقل محض» نیز بر پایه حدود و قلمرو معرفت پدیداری فاعل شناسا صورت بندی شده و نتیجتاً ناخواسته ویژگی های معرفت پدیداری - یعنی محدودیت آن - به عرصه متافیزیک تسری داده شده است.

کانت دغدغه شکاکیت و گسترش آن را دارد و گرچه باریک بینی های هیوم را برای رهایی از جزمیت می ستاید، همواره نگران بسط شکاکیت و رسوخ آن به مبادی علوم است: «شکاکیت، نخست، از درون خود مابعدالطبیعه و از جدل بی ضابطه آن سر برآورد،³⁷ ولی نفی مابعدالطبیعه نیز ما را در دام شکاکیت، ماده انگاری و جبرگرایی گرفتار می سازد.»³⁸

در واقع نگرانی کانت از آن است که نفی مطلق متافیزیک، دامن اصل علم و حتی اعتبار تجربه را نیز بگیرد و از این رو خطر «آشفتنگی در علوم» را خاطر نشان می سازد.³⁹ از این جاست که کانت به امکان تأسیس «مابعدالطبیعه علمی در برابر مابعدالطبیعه جزمی»⁴⁰ می اندیشد و با تبری از ایده آلیسم جزمی و ایده آلیسم شکاکانه، در سودای عرضه ایده آلیسم انتقادی⁴¹ است. ایده آلیسم اخیر صورتی از مابعدالطبیعه است که تنها در برخی مبانی، روش و استنتاجات با صورت های دیگر این نحله تفاوت دارد، چنان که خود کانت معترف است: «آن چه تاکنون تأسیس شده نمی تواند هیچ ذهن وقادی را ارضا کند، اما مابعدالطبیعه را یکسره کنار نهادن نیز محال است.»⁴²

و بنابراین ظاهراً باگذار از مابعدالطبیعه جزمی: «باید منتظر تولد دوباره مابعدالطبیعه بود، زیرا مابعدالطبیعه یکی از ضروریات حیات آدمی است.»⁴³

با ملاحظه عباراتی از این دست در نوشته های کانت، به خوبی می توان به شرایط دشوار فیلسوف کونیکسبرگ در ردّ و اثبات - و یا دقیق تر بگوییم - طرد و تمنای متافیزیک پی برد.

37 - همان 1367: بند 57 (ص 203 ترجمه فارسی)

38 - همان: بند 60.

39 - همان: بند 57.

40 - همان: بخش پایانی (ص 227 ترجمه فارسی)

41 - همان 1993: 689 الف و 1367: 233 ترجمه فارسی.

42 - همان 1367: 224.

43 - همان: 242.

او از یک سو در شعاع تالالو «معجزه فیزیک» و فتح سنگرهای طبیعت توسط این سنخ از معرفت طبیعی قرار داشت؛ و از سوی دیگر به نتایج و پیامدهای نفی مطلق متافیزیک - آن چنان که اسلاف انگلیسی او اهتمام داشتند - نیک‌آگاه بود. بسیاری از مفسران کانت بر این اعتقادند که ایده نقد عقل عملی از آغاز در طرح «فلسفه نقادی» قرار نداشت و ظاهراً آن گونه که خود به دوستش «هامان» می‌نویسد، ایده مذکور در میانه راه نقد عقل محض یا در اواخر آن به ذهنش خطور کرده بود. این سخن به آن معناست که هیجان نگارش نقد اول که به گفته خود وی «حاصل چندین سال تفکر را تنها در عرض چند ماه به نوشته در آورد»، نمی‌توانست دغدغه نیازمندی به متافیزیک را مرتفع سازد. طرح حوزه اخلاق و حکمت عملی این خاصیت را داشت که علی‌رغم انتقادهای فراوان نسبت به آن، «سرپناهی» را برای متافیزیک سرگردان دست و پا کند و آن گاه که به جد مورد اعتراض و انتقاد متعاطیان مابعدالطبیعه قرار گرفت، ایده «مقدمه بر هر مابعدالطبیعه‌ای که در آینده بتواند به منزله علم درآید» (تمهیدات) مطرح نمود. برخی او را متهم کردند که طرح نقد عقل عملی در واقع برای خوشایند مقامات وقت کلیسای به میدان آمد؛ ولی اگر این اتهام نادرست باشد، تکلف و زحمت کانت در تقریر این کتاب را نیز نمی‌توان فراموش کرد. حاصل آن که نه «مابعدالطبیعه علمی» می‌توانست جایگاه مناسبی برای «مابعدالطبیعه بی‌اعتبار شده» توسط کانت باشد و نه «اصول موضوعه فعل اخلاقی». متفکران قرون نوزده و بیست به نوعی درگیر یافتن محل استقرار دایمی برای چنین موجودیت معرفتی و روحی مغرب زمین بوده‌اند.

از سوی دیگر، کانت ادعای نگاهی از بیرون به مابعدالطبیعه را دارد⁴⁴ و معاصران خود نظیر «کریستیان ولف» و «بوم گارتن» را که در سنت تفکر لایب نیتزی قرار دارند ملامت می‌کند که از این نکته غفلت ورزیده‌اند. ظاهراً کانت بزرگترین کشف خود را که همواره از یادآوری آن به وجد می‌آید، در یافتن سر اتقان و اعتبار علوم، یعنی برخورداری آن‌ها از احکام تألیفی ماتقدم می‌داند؛ اما می‌توان پرسید که به راستی تمایز مابعدالطبیعه علمی از مابعدالطبیعه مطلق در چیست؟ برای فضای شورانگیز و پرتحرک روشنگری در قرن هجدهم، عرضه «مابعدالطبیعه علمی» می‌توانست طرح نوی برای اقناع ذهن متفکران آن عصر باشد؛ اما حتی دوستان و دوستاناران کانت را نیز قانع نکرد. ایده آلیسم

پس از کانت در تلاش برای رفع و توجیه ثنویت‌های موجود در فلسفه نقادی، راه‌های گوناگونی را آزمود و در این میان دو مسأله «نفس‌الامر» و مقام و موقعیت «مابعدالطبیعه» همچنان در میدان نظر و توجه آنان قرار داشت. «فلسفه اخلاق» فیخته و «فلسفه هنر» شلینگ و بالاخره دفاع سرسختانه هگل از صیورت روان مطلق و تکوین آگاهی و در اصطلاح او «فلسفه تاریخ»، در واقع نوعی تحدی به ایده‌آلیسم کانتی بود. از نظر هگل ثنویت‌های موجود در فلسفه کانت بیش از پیش تأسیس نوعی مابعدالطبیعه را ایجاب می‌کرد که قدرت جذب و انحلال تمامی ثنویت‌ها را در خود داشته باشد؛ مابعدالطبیعه‌ای که در مدار آن کشف و شناسایی «نفس‌الامر» و اتحاد با آن قرار داشت. ایده‌آلیسم و مابعدالطبیعه هگل تکمیل پروژه ناتمام کانت بود، هر چند که اگر کانت پدیدارشناسی روح و عقل در تاریخ هگل را می‌دید، از این که آن‌ها را اخلاف معنوی وی بدانند، سخت برآشفته می‌شد. فلسفه‌های قرن نوزدهم و بیستم نیز طنین مابعدالطبیعه کانتی و هگلی را انعکاس می‌داد و حتی خارج از قلمرو آلمان، یعنی در آمریکا «چارلز پیرس» و «جان دیویی» از «مابعدالطبیعه علمی و تجربی» سخن می‌راندند. جالب آن که صاحبان فلسفه تحصلی و فیلسوفان زبان نیز خود را ملهم از نقادی کانت در باب مابعدالطبیعه می‌دانستند و البته همچنان در تب و تاب تأسیس صورت‌هایی از متافیزیک که مقوم علم تجربی باشد، نظریه‌پردازی می‌کردند. در فرانسه نیز کسانی همچون «برگسون»، به دنبال گذار از تفکر ایستای مابعدالطبیعه علمی و وصول به یک تفکر پویا مبتنی بر شهود و حیات، عدم کفایت ایده‌آلیسم قرن نوزدهم را تبلیغ می‌کردند. «پدیدارشناسی»، «فلسفه‌های تحلیلی» و «فلسفه‌های اگزیستانس» نیز در عین ناخرسندی از دستگاه‌های فلسفی و مابعدالطبیعی رایج، خود به نحوی به طرحی جدید از متافیزیک نظر داشتند.

نزد کسانی چون «ادموند هوسرل»، مابعدالطبیعه باید در تعریف و در روش دگرگون شود: «این علم که ما آن را مابعدالطبیعه می‌نامیم، از «نقد» معرفت طبیعی در علوم جزئی (تجربی) حاصل می‌شود.»⁴⁵

و بنابراین مابعدالطبیعه عبارت است از «علم پرسش‌نهایی و عالی»⁴⁶. اگرچه بنا بر سنت کانتی، شیء فی‌نفسه در تاریخخانه علم قرار دارد؛ ولیکن باید بدانیم که: «پدیدارشناسی،

45 - Husserl, E. *The Idea of Phenomenology*, by: W.P. Alston, 1964: 18

46 - Husserl, E. *Cartesian Meditation*, Trans. by: Cairns 1960: 141

هرگونه مابعدالطبیعه خاصی را که با شیء فی‌نفسه مبهم⁴⁷ سروکار دارد طرد می‌کند، ولی مابعدالطبیعه... را نفی نمی‌کند.⁴⁸

اعلام بحران در علوم توسط هوسرل فی‌الواقع نشانه وجود بحران در متافیزیک غربی است؛ و به همین سبب زبان گزنده و البته تأمل برانگیز نیچه را برمی‌انگیزاند که می‌گوید «ما روزی تمامی تلاش‌های مابعدالطبیعی را به شیطان می‌سپاریم، و البته مابعدالطبیعه را پیشاپیش.»⁴⁹

نزد نیچه، راه‌هایی از این بحران، تمسک به زبان شعر و گشایش عالم خیال و انصراف از سنت دیونوسیوسی و پرهیز از زبان تکلف‌آمیز مشتغلان به مابعدالطبیعه است. ملال از تفکر مفهومی و مقوله‌ای و یافتن دوباره نسبت مستقیم و بی‌واسطه با وجود و عدم تقید در معرفت موجود و به تعبیر «هیدگر» گذار از معرفت «انتولوژیک»⁵⁰ و رسیدن به معرفت «انتیک»⁵¹، حکایت از آن دارد که حتی نقادی کانت نسبت به مابعدالطبیعه نیز در نهایت منجر به ظهور مابعدالطبیعه دیگری است⁵² که این بار یک خاصیت مهم دارد و آن توجیه و تعلیل و تقویم فیزیک نیوتنی است. این‌که اثر و خاصیت آن در اخلاق و دین چگونه بوده و هست، سلباً و ایجاباً چیزهایی نوشته‌اند و گفته‌اند و البته همچنان تردید و تشکیک در آن راه دارد.

بررسی و تحلیل دومین فرض را که در آغاز مقاله به آن اشاره شد، به فرصت و مجال دیگری می‌سپاریم و چنان‌چه نگارنده را توفیق دست دهد، در مقاله‌ای مجزا به آن خواهد پرداخت.

نتیجه‌گیری

از آن‌چه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که در فلسفه نقادی کانت، مقام و موقعیت مابعدالطبیعه صورتی دو وجهی و متقابل می‌یابد؛ یعنی از یک سو به لحاظ مبادی، روش و غایات در نسبت با علوم طبیعی مورد نقد قرار می‌گیرد و از سوی دیگر ضرورت آن نه فقط به

47 - absurd

48 - Cartesian Meditation: 156

49 - Nietzsche, F. *The Birth of Tragedy*, Trans. by: Kaufman 1967: 25

50 - Ontological

51 - Ontical inquiry

52 - Heidegger, M. *Being and Time*, Trans. by: J. Macquarrie, Harper 1962: 1

عنوان مقوم عقل عملی، بلکه به مثابه مبادی عالی عقل نظری مورد تصدیق قرار می‌گیرد. اهم محورهایی که وضعیت دوگانه مذکور را می‌تواند نمایانگر سازد، به قرار زیر است:

1 - تمایز قوای سه‌گانه ادراک در فلسفه نقادی (یعنی حس، فهم و عقل) و بیان کارکرد و ساختار پیشینی هریک، چنان هندسه‌ای را ترسیم کرده است که به تصدیق مبدأ یا مبادی عالی‌تری در ورای منطق استعلایی کانت منجر شده است. در این فلسفه، «فاهمه» و به ویژه «عقل» چنان موقعیتی دارند که اعتبار و عینیت تجربه را تضمین می‌کنند؛ و اصطلاح «وحدت ترکیبی کثرات» آن‌چنان اهمیتی می‌یابد که اساس تجربه عینی را فراهم می‌سازد. از آن‌جا که قوه فاهمه در نظام کانتی نمی‌تواند و نباید خودبسنده باشد، لاجرم متکی به کارکرد صوری عقل است، کارکردی که عمدتاً تأمین‌کننده «وحدت» داده‌های تجربی و مفاهیم حاصل از آن است. در عین حال، فلسفه نقادی به لحاظ محدودیت‌های روشی و همچنین دعاوی و مبانی خود، نمی‌تواند کارکرد دقیق عقل را در این عرصه توضیح دهد و وجود آن را صرفاً در سایه نوعی ضرورت منطقی اثبات می‌کند. نتیجه آن‌که نقادی «قوه عقل» در میان دو جهت متقابل «محدودیت‌ها» و «ضرورت‌ها» همواره در نوسان است و از این‌رو وجود مابعدالطبیعه را تا اواخر زمان فعالیت فلسفی کانت در حاشیه نگاه می‌دارد.

2 - تمایز کانت میان دو حوزه «پدیدار» و «نفس الامر» و به دنبال آن تحدید شناسایی نظری به حوزه پدیدارها، قاعدتاً نمی‌توانست و نمی‌بایست جریان تحلیل استعلایی فاهمه را به قلمرو پیچیده و غیرپدیداری «ادراک نفسانی محض» (اصطلاح کانت) سوق دهد؛ یعنی درست به منطقه‌ای که دورترین حد ممکن برای هرگونه کاوش نظری است. به عبارت دیگر، کانت میان «صرف نظر کردن مطلق از هرگونه پژوهش نظری در حوزه نفس‌الامری» و «تصدیق و التزام به مقوله‌ای مانند وحدت نفسانی محض» باید یکی را برمی‌گزید و همان‌گونه که ملاحظه شد، در این خصوص برای تأمین وحدت ضروری و مورد نیاز احکام تجربی، باید وجود «نفس» را به عنوان یکی از متعلقات مابعدالطبیعه - و البته در ضمن نقادی مابعدالطبیعه - تصدیق کند.

3 - مشکل اساسی‌ای که کانت در بحث خود از علیت با آن روبرو بود، به تحلیل و توجیه «شیء فی‌نفسه» مربوط می‌گردد. وقتی که از سوئی وجود شیء فی‌نفسه به عنوان «علت» مواد و مصالح احساس نتیجه سوءاستعمال و کاربرد ناروای مقولات «علیت» و «وجود»

دانسته می‌شود؛ و از سوی دیگر، بنابر ساختار پدیدار، وجود شیء فی‌نفسه تعلیل و نهایتاً اثبات می‌گردد، تعیین تکلیف برای جستارهای مابعدالطبیعی دشوار می‌شود؛ زیرا ما برای آن‌که بتوانیم به «شیء فی‌نفسه» قایل شویم، ناچاریم نحوه‌ای از تأثیر را میان آن و «پدیدار» مفروض داریم، در حالی که این معنا با پیشینی بودن مقوله «علیت» سازگار نیست. بنابر نظر کانت، اصل علیت محصور در عالم پدیداری است و بنابراین نمی‌تواند قابل اطلاق به عرصه غیرپدیداری گردد و نهایتاً این‌که شیء فی‌نفسه نمی‌تواند علت حقیقی چیزی غیر از خود قرار گیرد. بنابراین همان مابعدالطبیعه‌ای که این معنا را به صورت جزمی اخذ و اعتبار کرده است و از این‌رو باید نقد و ترمیم شود، از دری دیگر وارد شده است و حضور خود را در فلسفه نقادی تحمیل می‌کند. ابهام در جایگاه شیء فی‌نفسه در فلسفه نقادی، اعتراض و واکنش کسانی چون «فیخته» را برانگیخت و در نهایت به نفی مفهوم شیء فی‌نفسه در فلسفه او انجامید. در فلسفه هگل، «علیت» و «نفس‌الامر» آن‌چنان در یکدیگر ادغام شدند که «واقع همان معقول و معقول همان واقع» اعلام گردید.

4 - مؤلف کتاب نقد عقل محض، به خاطر این‌که نشان دهد نتیجه «دیالکتیک استعلایی» یکسره منفی نیست و بلکه عقل و ایده‌های آن کاربرد سودمندی نیز دارند، پس از بحث دیالکتیک نقد عقل محض، ضمیمه‌ای با عنوان «استفاده قوام‌بخش و نظام‌بخش ایده‌ها» به آن افزوده است. می‌توان نتیجه گرفت که از دیدگاه کانت، مفاهیم فاهمه (مقولات) قوام‌بخش‌اند و ایده‌های عقل نظام‌بخش؛ اما گویی کانت برای کارکرد نظام‌بخش چنان اولییتی قایل شده که عملاً کارکرد قوام‌بخش را متأخر و در ذیل آن قرار داده است؛ به‌گونه‌ای که تجربه بدون پشتوانه نظام‌بخشی عقل نامفهوم و متکثر باقی می‌ماند؛ زیرا هرچند عقل با شهود و تجارب حسی ما ارتباط ندارد، ولی بالمآل از طریق فاهمه عرصه تجارب جزئی را نیز سامان می‌بخشد.

منابع

آپل، ماکس، 1375. شرحی بر تمهیدات کانت. ترجمه محمدرضا حسینی بهشتی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

کانت، ایمانوئل. 1367. تمهیدات. ترجمه غلامعلی حداد عادل. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

Heidegger, Martin. 1962. *Being and Time*. Trans by J. Macquarrie. Harper. New York: Harper and Row Publishers.

Husserl, Edmund. 1960. *Cartesian Meditation*. Trans by Cairns.

_____. 1964. *The Idea of Phenomenology*. Trans by Alston. Northwestern University: press Evanston.

Kant, Immanuel. 1993. *Critique of Pure reason*. Trans by N. Kemp Smith. Macmillan. London: First edition.

Nietzsche, F. 1967. *The Birth of Tragedy*. Trans by Kaufman.

